

نسبت تاریخ فرهنگی با مطالعات ایران‌شناسی

محمدامیر احمدزاده^۱

چکیده

امروزه بیش از پنجاه سال از شکل‌گیری و کاربست رویکرد تاریخ فرهنگی در حوزه دانش تاریخ و سایر دانش‌های مرتبط با آن می‌گذرد. در این فرایند زمانی، اساساً شاهد تلاش مورخان فرهنگی و پژوهشگران سایر حوزه‌های مرتبط با علوم انسانی- اجتماعی برای ارائه خوانش چندلایه‌ای و عمیق‌تر از رخدادهای تاریخی و اجتماعی هستیم. به گونه‌ای که مکاتب فکری گوناگونی در پهنه اروپا از جمله سنت فرانسوی مکتب آنال، سنت مطالعات فرهنگی انگلیس، سنت آلمانی و سنت ایتالیایی شکل گرفته که هر کدام در چارچوب زمینه‌های تاریخی و فرهنگی خود با خوانشی متفاوت، به تاریخ فرهنگی اهتمام داشته‌اند. هدف از این نوشتار آن است که به سنجش و ارزیابی دقیقی از پتانسیل‌های روشی، محتوایی و معرفت‌شناسی تاریخ فرهنگی ژرداخته شود تا عیار و اعتبار آن برای بهره‌گیری در پژوهش‌های ایران‌شناسی و شکل‌گیری تاریخ‌نگاری فرهنگی به دست آید. دستاورد بحث نشان می‌دهد که تاریخ فرهنگی همچون مطالعات ایران‌شناسی دارای رویکردی خُرد و جزئی‌نگرانه است که در تولید معرفت به گروه‌های فراموش‌شده اجتماعی می‌نگرد و به انعکاس صداهای دوردست و حاشیه‌ای می‌پردازد. هر دو رویکرد تاریخ‌نگاری فرهنگی و مطالعات ایران‌شناسی با اتکا به روش‌های کیفی و ترکیبی برآمده از دانش‌های گوناگون بر آن هستند تا تفسیرهای چندگانه را جایگزین روایت‌های یگانه و منحصربه‌فرد از گذشته تاریخی نمایند. این امر باعث شده تا جهت‌گیری تاریخ از مطالعه گذشته به‌سوی بررسی حال و اکنون و آینده، تغییر یابد. در نتیجه، محصول کار نگرش تاریخ فرهنگی و ایران‌شناسی را می‌توان در نوعی کاربردی‌سازی تاریخ در باب مقوله فرهنگ مشاهده کرد و این در حالی است که تاریخ‌نگاری سنتی از گذشته‌های دور تا اواخر قرن بیستم میلادی صرفاً به جنگ‌ها و شرح حال پادشاهان و نخبگان سیاسی- نظامی محدود می‌شد. تاریخ فرهنگی ضمن پایان دادن به رویکرد نخبه‌گرا، باعث شده تا همگان را به سمت سویه‌های متکثر اجتماعی و فرهنگی هدایت کند.

واژه‌های کلیدی: ایران‌شناسی، تاریخ فرهنگی، تاریخ‌نگاری جدید، تاریخ اکنون.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۶/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۸/۲۹

۱. دانشیار تاریخ فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

Ahmadzadeamir20@gmail.com

مقدمه

یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تحول در علوم انسانی معاصر را باید در گسترش رویکردهای میان‌رشته‌ای دانست؛ رویکردهایی که نه تنها به ترکیب رشته‌ها منجر شده‌اند، بلکه در سطحی عمیق‌تر، به بازاندیشی در شیوه تولید دانش نیز انجامیده‌اند و منجر به خلق و ابداع مفاهیم نوآورانه در مفاهیم، معانی و روش‌های پژوهش شده است. از آنجا که مرزهای کلاسیک رشته‌ای مانع از تحول در دانش‌هایی همچون تاریخ شده‌اند، لذا با زایش تاریخ فرهنگی، امکان طرح پرسش‌های تازه و صورت‌بندی‌های نوین از امر تاریخی و فرهنگی فراهم آمده است و فرصتی برای گذر از مرزهای سخت رشته‌ای در حال تکوین است؛ بنابراین، راهکار نیل به بداعت و نوآوری در ایران‌شناسی را باید از طریق بهره‌گیری از روش‌ها و رویکردهای جدید و نیز تبدیل «دیسپلین تاریخ» به «مطالعات ایران‌شناسی» دانست. رویکرد تاریخ فرهنگی در این میان به مثابه یک میان‌رشته‌ای مهم از نقش اساسی در توسعه قلمرو تاریخ‌نگاری برخوردار است. این رویکرد ضمن تأکید و تمرکز بر نقش فرهنگ در تحولات تاریخی و با استفاده از روش‌های کیفی، می‌تواند امکان بازاندیشی در تاریخ را فراهم نماید و به ارائه شناخت‌های چندلایه از گذشته تاریخی منجر شود.

تاریخ‌نگاری فرهنگی به مثابه رویکردی میان‌رشته‌ای با تأکید بر نقش فرهنگ در شکل‌گیری تجربه تاریخی، امکان عبور از تاریخ‌نگاری صرفاً سیاسی و رویدادمحور را فراهم کرده و با تمرکز بر لایه‌های معنایی، نمادین و زیسته جامعه انسانی، بر زندگی روزمره، باورها، آیین‌ها، هنر و ادبیات، ذهنیت‌ها و رفتارهای اجتماعی گروه‌های گوناگون معطوف شده است و این چیزی است که در تواریخ رسمی و سیاسی مفقود یا کم‌رنگ بود. در همین راستا، امکان تحول معرفت‌شناختی در مطالعات ایران‌شناسی ممکن می‌گردد و تمرکز بر زمینه‌های تمدنی و متنی، فرهنگی، اجتماعی آشکار می‌شود. در ارتباط با حوزه دانشی ایران‌شناسی معاصر، فرهنگ نه به عنوان حوزه‌ای فرعی، بلکه به عنوان بستر اصلی فهم جامعه ایرانی مورد توجه قرار می‌گیرد. از این منظر، ایران‌شناسی بیش از آنکه صرفاً مطالعه ایران به مثابه یک واحد تاریخی-تمدنی باشد، به یک «شیوه تولید دانش درباره ایران» تبدیل می‌شود که در آن، معنا، تجربه و بازنمایی جایگاه محوری دارند؛ بنابراین می‌توان بر موضوعاتی همچون اقشار فرودست،

حاشیه‌ای و خاموش همچون زنان، اقلیت‌ها و روستاییان تمرکز نمود. ویژگی دیگر هم‌گرایی میان دو حوزه دانشی تاریخ فرهنگی و مطالعات ایران‌شناسی را می‌توان در ماهیت میان‌رشته‌ای آنها جست‌وجو کرد. تاریخ فرهنگی و ایران‌شناسی هر دو در نقطه تلاقی رشته‌هایی همچون تاریخ، ادبیات، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، مطالعات فرهنگی، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و نقد ادبی قرار دارند. این وضعیت میان‌رشته‌ای، امکان تحلیل‌های چندلایه از پدیده‌های فرهنگی را فراهم می‌سازد و از تقلیل‌گرایی‌های تک‌بعدی در فهم جامعه و تاریخ جلوگیری می‌کند.

در سطحی عمیق‌تر، هر دو حوزه بر مسئله «معنا» و «بازنمایی» تأکید دارند. در این چارچوب، متون ادبی، آثار هنری، رسانه‌ها و آیین‌های اجتماعی نه صرفاً به‌عنوان منابع اطلاعاتی، بلکه به‌مثابه نظام‌های تولید معنا (نحوه ساخت معنا در بافت‌های تاریخی و تحلیل بازنمایی‌ها در ادبیات، هنر و رسانه و رابطه آنها با قدرت و ایدئولوژی و توجه به روایت‌ها و اسطوره‌ها و نمادها) در نظر گرفته می‌شوند. همچنین روایت‌ها، اسطوره‌ها و نمادها می‌توانند نقش اساسی در شکل‌دهی به فهم تاریخی و فرهنگی ایفا نمایند.

تاریخ فرهنگی و ایران‌شناسی همچنین می‌توانند به سوی گسترش دامنه موضوعات تاریخی از ساختارهای کلان به تجربه‌های زیسته حرکت کنند. موضوعاتی همچون بدن، عواطف و احساسات، جنسیت، خانواده، زندگی خصوصی، بهداشت، مُد و تغییرات، اشیاء، فناوری، غذا و پوشاک، الگوهای مصرف و توجه به امر مادی از جمله نقاط کانونی در هر دو نظام دانشی هستند. این چرخش به سوی «تاریخ امر مادی و زیسته»، امکان درک دقیق‌تری از فرهنگ به‌عنوان نظامی پویا و تاریخی را فراهم می‌سازد. در نهایت، کاربست نظریه‌های فرهنگی در هر دو حوزه، از جمله آرای فوکو، بوردیو، گیرتز و ویلیامز، نشان‌دهنده اهمیت تحلیل مفهومی در فهم فرهنگ است. در این چارچوب، نظریه نه به‌عنوان چارچوبی سخت و تحمیلی، بلکه به‌مثابه ابزاری تفسیری برای فهم لایه‌های پنهان معنا در فرهنگ عمل می‌کند. از این منظر، تاریخ فرهنگی و ایران‌شناسی هر دو بر این اصل استوارند که تاریخ نه صرفاً روایت وقایع، بلکه عرصه‌ای برای فهم تنش‌ها، معانی و بازنمایی‌های اجتماعی است.

مروری بر سنت تاریخ‌نگاری اروپایی

۱- سنت تاریخ‌نگاری فرهنگی فرانسه

سنت تاریخ‌نگاری فرهنگی فرانسه به‌ویژه در قالب مکتب آنال، یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تحول تاریخ‌نگاری معاصر به‌سوی رویکردهای معنا محور و بین‌رشته‌ای محسوب می‌شود. این رویکرد با فاصله‌گیری از تاریخ‌نگاری سیاسی و رویدادمحور، توجه خود را به لایه‌های عمیق‌تر تجربه انسانی، شامل ذهنیت‌ها، بازنمایی‌ها، مناسک و الگوهای فرهنگی معطوف ساخت. پیشگامان مکتب آنال ضمن مخالفت با تاریخ رویدادمحور، تاریخ «مسأله محور» را از طریق بهره‌گیری از اسناد و روش‌های گوناگون برجسته کردند. (Burke, 1990: 57-61).

طرح مباحث جدید برای گسترش قلمرو موضوعی تاریخ‌نگاری، از ویژگی‌های دیگر تاریخ‌نگاری آنال بود که در این مورد بر تاریخ ذهنیات می‌توان اشاره کرد. مفهوم «تاریخ ذهنیت‌ها» در آثار مورخان مکتب آنال، اهمیت ویژه‌ای یافت. تاریخ ذهنیات به معنای بررسی و مطالعه جهان‌بینی‌ها، ترس‌ها، باورها و احساسات مردم عادی در گذشته مورد توجه آنالی‌ها به‌ویژه نسل دوم و سوم آنان قرار گرفت. این شاخه تاریخ‌نگاری بر تاریخ روان‌شناسی جمعی، باورها و تخیلات و احساسات جوامع گذشته تمرکز داشت و مورخانی همچون رابرت ماندرو^۱ و فیلیپ آریه^۲ (مؤلف کتاب تاریخ کودکی) از پیشگامان آن بودند. هدف این مورخان همانا فهم «بازار ذهنی» مردمان گذشته بود (Burke, 1990: 57- 61).

تاریخ ذهنیت در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م. از سوی برخی مورخان رونق یافت و آنان علاقه‌مندی به دنیای درونی، باورها و بازنمایی‌های مردمان گذشته را از طریق تمرکز بر ذهنیت و فرهنگ را پیش بردند. تاریخ ذهنیت‌ها به‌مثابه مفهوم کلیدی در بین مورخان آنال به بررسی و مطالعه ناخودآگاه جمعی، ترس‌ها، احساسات و جهان‌بینی مردم عادی می‌پرداخت که اثر امانوئل لوروا لادوری^۳ با عنوان «مونتانیو»^۴ را باید نمونه‌ای

1. Robert Mundro
2. Philippe Aris
3. Emmanuel Leroy Ladurie
4. Montaña

جُدی از تاریخ خرد در این حوزه برشمرد. او در این کتاب از طریق پرونده یک روستا به روایت تاریخ ذهنیت آن دوره می‌پردازد (ایگرس، ۱۳۸۹: ۶۸). بررسی تاریخ احساسات اعم از ترس، عشق، شرم و مضامین فرهنگی همچون تغذیه، پوشاک، تفریحات و سبک زندگی مردم عادی و نیز بررسی ذهنیت‌ها و باورها اعم از جهان‌بینی، اعتقادات، خرافات در یک دوره تاریخی در ذیل تواریخ فرهنگی قرار می‌گیرد. در تاریخ احساسات اساساً عواطف انسانی نه پدیده‌ای جهان‌شمول، زیستی و ثابت بلکه برساخت‌هایی فرهنگی، تاریخی و متغیر هستند. در مورد منابع مهم برای بررسی تاریخ احساسات باید متون ادبی و دینی اعم از وصیت‌نامه‌ها، نامه‌های شخصی، دستورالعمل‌های مذهبی، رمان‌ها و اشعار و نیز هنرهای تجسمی همچون ژست‌ها و حالات چهره در نقاشی‌ها و مجسمه‌ها را بررسی کرد. در کنار این سنخ از منابع همچنین می‌توان از عکس‌های خانوادگی نیز بهره برد (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۶۷-۱۹۱).

از وجوه بارز مکتب آنال همانا بهره‌گیری از جغرافیا، جامعه‌شناسی، اقتصاد و انسان‌شناسی بود که مورخان آن با نقد تاریخ سیاسی رویدادمحور به فراهم کردن زمینه‌ها برای ظهور سنت تاریخ فرهنگی فرانسه همت گماردند (ایگرس، ۱۳۸۹: ۵۹). این تلاش‌ها در راستای تغییر موضوع تاریخ از تاریخ شاهان و جنگ‌ها به مطالعه زندگی روزمره، باورها و ساختارهای ذهنی جوامع پیشین صورت می‌گرفت که نمونه بسیار موفق این سنخ از تواریخ را باید کار فرنان برودل^۱ با عنوان «ساختارهای روزمره»^۲ برشمرد. برودل تاریخ را در سه لایه بررسی کرده که لایه اول آن را زمان جغرافیایی/ساختاری دانسته که در آن تغییرات بسیار کند رخ می‌دهد. زمان دوم، زمان اجتماعی/اقتصادی که با تحولات دوره‌ای همراه است و زمان سوم را زمان رویدادی می‌نامد که شامل حوادث سیاسی زودگذر می‌شود (برودل، ۱۳۷۲: ۲۳-۲۷). در رویکرد برودل، فرهنگ به مثابه یک ساختار عمیق و دیرپا مدنظر قرار می‌گیرد.

با ظهور نسل جدید مورخان فرانسوی در دهه ۱۹۸۰م. آنان با حفظ دستاوردهای مکتب آنال از آن فراتر رفته و تاریخ فرهنگی را به مثابه یک حوزه متمایز تثبیت

کردند. پیشگام فکری این جریان روژه شارتیه^۱ است؛ شارتیه در آثارش بر ذهنیت‌های ناخودآگاه جمعی، توجه کمتری داشت و بلکه اغلب بر بازنمایی‌ها، نمادها و مناسک و شیوه‌های تولید و مصرف تمرکز کرد. لذا آثار او به تاریخ بازنمایی‌ها شهرت یافت و بر ساخته شدن واقعیت‌های اجتماعی از طریق متون، تصاویر و عملکردها تأکید می‌کرد (شارتیه، ۱۳۷۷: ۱۰۱-۱۳۰). شارتیه تحلیل می‌کند که مورخ به‌طور مستقیم به ذهنیت مردم گذشته دسترسی ندارد، بلکه صرفاً به بازنمایی‌ها و عملکردهای اجتماعی مردمان دسترسی دارد و لذا رسالت مورخ این است که نشان دهد که چگونه این بازنمایی‌ها ساخته شده و به چه صورتی واقعیت اجتماعی را شکل داده‌اند (کریمی، ۱۴۰۴: ۲۴۱-۲۵۸). او تاریخ فرهنگی را از روان‌شناسی‌گرایی به سمت «جامعه‌شناسی فرهنگ» پیش برد و نشان داد که فرهنگ در عمل و در گردش، معنا می‌یابد. اگرچه ممکن است یک مورخ سیاسی به بررسی دلایل و نتایج انقلاب فرانسه بپردازد، اما مورخ فرهنگی بررسی می‌کند که مثلاً چگونه نمادهای انقلابی (کلاه فریژی و درخت آزادی) ساخته و ترویج شد و یا اینکه به بررسی تغییر در شیوه خطاب کردن مردم از اشراف‌زاده به شهروند و یا بررسی نقش ترانه‌ها، تئاتر و کارناوال‌های مردمی در انتشار ایده‌های انقلابی و یا تغییرات در مُد لباس و سبک زندگی پس از انقلاب می‌پردازد (ایگرس، ۱۳۸۹: ۶۷، ۷۲).

از منظر مطالعات نوین ایران‌شناسی، تحولات تاریخ‌نگاری فرهنگی فرانسه، خصوصاً مکتب آنال، می‌تواند مهم قلمداد می‌شود؛ زیرا نشان می‌دهد که مطالعه ایران تاریخی، صرفاً بر متون رسمی، روایت‌های سیاسی یا تاریخ رویدادمحور استوار نیست، بلکه باید به‌سوی تحلیل بازنمایی‌های فرهنگی، اشکال زیست روزمره و نظام‌های معنایی در جامعه ایرانی حرکت کند؛ به عبارت دیگر، ایران‌شناسی در چارچوب تاریخ فرهنگی فرانسه می‌تواند از یک دانش توصیفی-تمدنی به یک دانش تفسیری-فرهنگی تبدیل شود که در آن، نمادها، آیین‌ها، سبک‌های زندگی و بازنمایی‌های فرهنگی نقش مرکزی در فهم تاریخ ایران ایفا می‌کنند.

1. Roger Chartier

۲- سنت تاریخ‌نگاری فرهنگی آلمان

سنت آلمانی تاریخ‌نگاری فرهنگی، به‌ویژه در قالب مکتب فرانکفورت، نقش بنیادینی در شکل‌گیری رویکرد انتقادی به فرهنگ در علوم انسانی معاصر ایفا کرده است. این سنت با تأکید بر پیوند میان فرهنگ، قدرت و اقتصاد، نشان داد که فرهنگ را نمی‌توان به‌عنوان حوزه‌ای خنثی یا مستقل از روابط سلطه تحلیل کرد. مکتب فرانکفورت با خلق معانی و مفاهیمی مهم به ایجاد سنگ بنای تاریخ فرهنگی انتقادی همت گمارد. یکی از این مفاهیم را باید مفهوم «صنعت فرهنگ»^۱ دانست که نقش مهمی در تاریخ فرهنگی ایفا کرد و باعث تغییر نگاه به فرهنگ‌عامه از بی‌ضرر به ابزار قدرتمند کنترل اجتماعی- فرهنگی شد. مفهوم مهم دیگر مکتب تاریخ فرهنگی فرانکفورت، «عقلانیت ابزاری»^۲ بود که از طریق آن به ارائه چارچوبی برای تحلیل اینکه چرا و چگونه منطق تکنولوژی و بازار باعث تخریب و یکسان‌سازی می‌شود، تأکید می‌نماید (نوذری، ۱۳۸۴: ۳۹-۴۳).

از پیشگامان این سنت تاریخ فرهنگی می‌توان ماکس هورکهایمر^۳ و تئودور آدورنو^۴ را نام برد که در کتاب «دیالکتیک روشنگری»^۵ (۱۹۴۷) به صورت‌بندی مفهوم «صنعت فرهنگ» پرداختند و استدلال کردند که فرهنگ در سرمایه‌داری متأخر به بخشی از سیستم اقتصادی تبدیل شده و یا تولید انبوه سرگرمی‌ها، تفکر انتقادی را از بین می‌برد و انسان‌ها را به مصرف‌کنندگان منفعل تبدیل می‌کند (Iggres, 1983: 29- 32). در ادامه، والتر بنیامین^۶ برخلاف همکارانش رویکردی پیچیده‌تری ارائه داد و با تأکید بر فناوری‌های بازتولید مکانیکی همچون عکاسی و سینما، امکان دموکراتیزه شدن هنر و تضعیف «هاله تقدس اثر هنری»^۷ را مطرح ساخت (کیومرثی، ۱۳۹۹: ۵۲-۵۸). این اختلاف درون سنت آلمانی نشان می‌دهد که فرهنگ هم‌زمان می‌تواند هم ابزار سلطه و هم میدان امکان‌های جدید اجتماعی باشد.

1. Kulturindustrie
1. Instrumentelle Rationalität
3. Max Horkheimer
4. Theodor Adorno
5. Dialektik der Aufklärung
6. Walter Benjamin
7. Der Heiligenschein eines Kunstwerks

مکتب فرانکفورت مؤسس رویکرد انتقادی رادیکال به فرهنگ بود و نشان داد که فرهنگ بی‌طرف نیست. مهم‌ترین نقدی که می‌توان به این سنت داشت، نگاه نخبه‌گرایانه و بسیار منفی به فرهنگ‌عامه و دیده نشدن عاملیت مخاطب است و این نقطه مقابل مکتب تاریخ فرهنگی بیرمنگام بود که برعکس سنت آلمانی، مخاطب را فعال و قادر به مقاومت و مذاکره با پیام‌های فرهنگی می‌دانست (حاج محمدی، ۱۳۹۷: ۳۷-۳۹). با این حال مکتب آلمانی از این حیث اهمیت دارد که دربردارنده اولین و مهم‌ترین هشدارها درباره تبدیل شدن فرهنگ به ابزار سلطه در جوامع مدرن بود؛ به‌طوری‌که بدون چارچوب انتقادی مورخان فرهنگی آلمانی، درک رابطه قدرت، اقتصاد و فرهنگ بسیار ناقص بود. در این سنت بر درک فرهنگ برای تحلیل اقتصاد تأکید شده و نیز تاریخ هر جامعه را منحصر به آن جامعه دانسته و به ردّ نظریات جهان‌شمول اقتصادی می‌پرداخت و بر تاریخ فرهنگی، تأثیری غیرمستقیم داشت (Fritz, 1967: 79- 83).

از منظر ایران‌شناسی، اهمیت این سنت در آن است که امکان تحلیل انتقادی تولید و بازنمایی فرهنگ در جوامع غیرغربی را فراهم می‌سازد. در این چارچوب، ایران‌شناسی نه صرفاً به‌عنوان مطالعه توصیفی فرهنگ ایرانی، بلکه به‌مثابه عرصه‌ای برای تحلیل مناسبات قدرت در تولید معنا، بازنمایی فرهنگی و نقش رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی قابل بازتعریف است. به عبارت دیگر، سنت فرانکفورتی این امکان را فراهم می‌کند که ایران‌شناسی از سطح «توصیف فرهنگ ایرانی» به سطح «تحلیل انتقادی سازوکارهای تولید فرهنگ و معنا در ایران» ارتقا یابد؛ جایی که مفاهیمی چون صنعت فرهنگ، ایدئولوژی و عقلانیت ابزاری می‌توانند برای فهم مدرنیت فرهنگی در ایران به کار گرفته شوند.

۳- سنت تاریخ‌نگاری فرهنگی بریتانیا

سنت بریتانیایی مطالعات فرهنگی یکی از مهم‌ترین جریان‌های نظری در شکل‌دهی به فهم معاصر از فرهنگ به‌مثابه پدیده‌ای اجتماعی، سیاسی و تاریخی است. این رویکرد با تأکید بر میان‌رشته‌ای بودن، تلاش کرد تا نظریه‌های مارکسیستی، فمینیستی و پسااستعماری را در تحلیل فرهنگ‌عامه و زندگی روزمره به کار گیرد و از روش‌های کیفی همچون قوم‌نگاری و تاریخ شفاهی برای مطالعه فرهنگ بهره گرفت. وجه دیگر

و پراهمیت این رویکرد انگلیسی را باید در تغییر موضوع مطالعه یعنی گسترش قلمرو تاریخ فرهنگی با تمرکز بر فرهنگ عامه، سبک زندگی روزمره و گروه‌های فرودست اعم از طبقه کارگر و جوانان به جای فرهنگ نخبگان دید. مورخان فرهنگی بریتانیا همچون ریموند ویلیامز^۱ و استوارت هال^۲ به بررسی رابطه فرهنگ، قدرت و ایدئولوژی اهتمام کردند (دورینگ، ۱۳۸۷: ۱۱). در این سنت، علاوه بر تغییر کانون مطالعه از نخبگان به عامه مردم، توجه به بازنمایی و معنا از طریق بررسی واقعیت اجتماعی جوامع با مطالعه زبان، هنر، ادبیات، رسانه‌ها و نمادها حائز اهمیت شد. بهره‌گیری از منابع گوناگون و اساساً تغییر در «تلقی از منبع»، از محصولات سنت تاریخ‌نگاری فرهنگی جدید است به گونه‌ای که علاوه بر اسناد رسمی از منابع همچون نقاشی‌ها، فیلم‌ها، ادبیات عامه، خاطرات شخصی، آگهی‌های بازرگانی، طراحی‌های مُد، معماری و اشیاء مادی بهره می‌گرفتند.

از منظر ایران‌شناسی، اهمیت این سنت در آن است که امکان گذار از ایران‌شناسی مبتنی بر متون رسمی، روایت‌های تاریخی و فرهنگ نخبه‌محور را به سوی ایران‌شناسی فرهنگی-اجتماعی فراهم می‌سازد. در این چارچوب، جامعه ایرانی نه صرفاً از طریق ساختارهای سیاسی یا متون کلاسیک، بلکه از خلال فرهنگ عامه، رسانه‌ها، سبک زندگی، مصرف فرهنگی و بازنمایی‌های اجتماعی قابل تحلیل است. به عبارت دیگر، مطالعات فرهنگی بریتانیا این امکان را فراهم می‌سازد که ایران‌شناسی به جای تمرکز بر «ایران به عنوان موضوع تاریخی»، به «ایران به عنوان میدان تولید معنا، بازنمایی و منازعه فرهنگی» تبدیل شود؛ جایی که طبقه، جنسیت، نسل و رسانه نقش محوری در فهم فرهنگ ایرانی ایفا می‌کنند.

۴- سنت تاریخ‌نگاری فرهنگی ایتالیا

سنت تاریخ‌نگاری فرهنگی ایتالیا، به ویژه در آثار آنتونیو گرامشی^۳ و کارلو گینزبورگ^۴، یکی از مهم‌ترین نقاط تحول در گذار تاریخ‌نگاری از روایت‌های کلان‌ساختاری به

1. Raymond Williams
2. Stuart Hall
3. Antonio Gramsci
4. Carlo Ginzburg

تحلیل‌های خرد، تفسیری و حاشیه‌محور محسوب می‌شود. این سنت با تأکید بر رابطه میان قدرت، فرهنگ و زندگی روزمره، زمینه شکل‌گیری رویکردهای «تاریخ خُرد»^۱ و «تاریخ از پایین»^۲ را فراهم ساخت. در امتداد این رویکرد، تاریخ از پایین در سنت ایتالیایی به معنای تمرکز بر گروه‌های فرودست، روستاییان و صداهای خاموش در اسناد تاریخی شکل گرفت؛ صداهایی که در روایت‌های رسمی معمولاً حذف یا حاشیه‌ای شده‌اند (گینزبورگ، ۱۴۰۲: ۱۲۶-۱۳۱).

گینزبورگ از مشهورترین و اثرگذارترین مورخان فرهنگی در جهان و از پیشگامان مطالعات تاریخ خُرد است. آثار او را باید ترکیبی عمیق از دانش تاریخ، انسان‌شناسی، تاریخ هنر و نظریه ادبی دانست. از ویژگی‌های اساسی و روش کار و دیدگاه‌های او می‌توان به توجهش به مطالعه عمیق موارد خاص، افراد عادی و رویدادهای به ظاهر حاشیه‌ای اشاره کرد. او برخلاف تاریخ‌نویسی کلان، بر این باور بود که از طریق بررسی دقیق یک پرونده کوچک می‌توان به ساختارهای فرهنگی بزرگ‌تر و جهان‌بینی‌ها و تضادهای یک دوره تاریخی پی برد. او بر این اعتقاد بود که از طریق جزئیات می‌توان به کلیات دست یافت. از منظر روش‌شناختی، آثار گینزبورگ بر روش مشاهده محور استوار هستند. او از روش کارآگاهی الهام گرفته و بر این باور است که مورخ فرهنگی همچون یک کارآگاه باید از سرنخ‌های کوچک، حاشیه‌ای و نادیده گرفته‌شده برای بازسازی واقعیت‌های پیچیده تاریخی بهره بگیرد. او این روش را به تفصیل در کتاب «مورخ و کارآگاه»^۳ شرح داده است (گینزبورگ، ۱۴۰۲: ۱۷-۱۹).

گینزبورگ قائل به «تاریخ از پایین» بوده و همچون مورخان آنالی به بازسازی ذهنیت و جهان‌بینی مردم عادی، روستاییان و گروه‌های حاشیه‌ای اهمیت قائل است و می‌کوشد تا صدای کسانی باشد که در اسناد رسمی خاموش‌اند. از آثار مهم او کتاب «پنیر و کرم‌ها»^۴ است که از جمله نمادهای تاریخ فرهنگی و تاریخ خُرد است. او داستان منوکیو که آسیابانی اهل فریول در قرن شانزدهم بوده را روایت می‌کند که از سوی دادگاه تفتیش عقاید به دلیل باورهای غیرمتعارف محاکمه شد. در واقع، هنر کار

1. microhistory
2. History from below
3. Historian and detective
4. Formaggi e creme

گینزبورگ در این است که از طریق محاکمات یک فرد عادی به بررسی برخورد بین فرهنگ شفاهی عامه و فرهنگ مکتوب نخبگان پرداخته و از دل این پرونده به استخراج عقاید دینی، افسانه‌ها و دانش محلی پرداخته است. (گینزبورگ، ۱۴۰۲: ۱۳۵-۱۴۲). او در آثار متعدد خود کوشیده تا نشان دهد که ابعاد گوناگون فرهنگ عامه برای نگارش تاریخ حائز اهمیت هستند. او نشان داد با مطالعه یک فرد گمنام می‌توان دریچه‌ای را به سوی یک فرهنگ باز کرد. همچنین می‌توان گفت که نظریه نشانه‌شناسی تاریخی او نوعی روش «سرنخ محور» است که آثار زیادی بر رویکردهای تفسیری در بررسی تاریخ گذشته داشته است. گینزبورگ در بررسی منابع اعم از آثار هنری، ادبیات عامه و منابع مذهبی بر تفسیر و بافت و چندصدایی منابع تأکید می‌کند. او به مثابه یک مورخ که بر مطالعه افراد و موارد خاص تمرکز کرده، در مقابل مورخان کل نگر قرار گرفت. در آثار گینزبورگ، درک مخاطبان از فرهنگ گذشته با تمرکز بر حاشیه‌ها و صداهای خردشده، کامل می‌شود.

از منظر ایران‌شناسی، اهمیت این سنت در آن است که امکان گذار از تاریخ‌نگاری کلان و رسمی ایران به سوی تحلیل‌های خرد و تجربه‌محور را فراهم می‌سازد. در این رویکرد، مطالعه یک روستای ایرانی، یک پرونده قضایی، یک متن حاشیه‌ای یا حتی یک روایت شفاهی می‌تواند به فهم ساختارهای فرهنگی گسترده‌تر در جامعه ایرانی منجر شود. به بیان دیگر، تاریخ خرد در ایران‌شناسی این امکان را فراهم می‌سازد که ایران نه به عنوان یک کل یکپارچه و انتزاعی، بلکه به عنوان مجموعه‌ای از تجربه‌های زیسته متکثر، صداهای فرودست و روایت‌های خرد مورد مطالعه قرار گیرد؛ جایی که معنا از دل جزئیات و نشانه‌های حاشیه‌ای استخراج می‌شود.

سنت‌های تاریخ‌نگاری فرهنگی در غرب و دلالت‌های آن برای ایران‌شناسی

کشور / سنت	فرانسه (مکتب آنال) (شارتیه / لادوری / برودل)	آلمان (فرانکفورت) (آدورنو / هور کهایمر / بنیامین)	بریتانیا (مطالعات فرهنگی پیرمنگام) (ویلیامز / استوارت‌هال)	ایتالیا (تاریخ خرد) (گینزبورگ / گرامشی)
منطق نظری	تولید معنا از طریق بازنمایی‌ها و ساخت اجتماعی واقعیت	فرهنگ به مثابه میدان قدرت، ایدئولوژی و سلطه	فرهنگ = میدان منازعه، هژمونی و مقاومت	شناخت کل از طریق جزء و نشانه‌های خرد
محور اصلی تحلیل	ذهنیت‌ها، بازنمایی‌ها، تاریخ احساسات، زندگی روزمره	صنعت فرهنگ، عقلانیت ابزاری، رسانه و کنترل اجتماعی	طبقه، جنسیت، جوانان، فرهنگ عامه	تجربه زیسته، روایت‌های فردی، صداها، فرودست
روش‌شناسی غالب	تحلیل گفتمان، تاریخ خرد، تاریخ ذهنیت، تحلیل فرهنگی چندلایه	نقد ایدئولوژی، تحلیل انتقادی، فلسفه اجتماعی	قوم‌نگاری، تاریخ شفاهی، تحلیل رسانه، تحلیل گفتمان	تاریخ خرد، روش کارآگاهی، نشانه‌شناسی تاریخی
نوع منبع	متون، تصاویر، آیین‌ها، اسناد خرد، هنر	رسانه‌ها، تولیدات فرهنگی انبوه، هنر، سینما	رسانه‌ها، تبلیغات، فرهنگ عامه، خاطرات، سبک زندگی	پرونده‌های قضایی، روایت‌های محلی، اسناد خرد، شفاهی
تصویر از فرهنگ	فرهنگ = نظام معنایی تاریخی و بازنمایی‌شده	فرهنگ = ابزار سلطه یا مقاومت	فرهنگ = شیوه زندگی و میدان قدرت-مقاومت	فرهنگ = شبکه‌ای از نشانه‌های خرد و متکثر
نوع تاریخ	تاریخ فرهنگی تفسیری (Interpretive) Cultural His- tory	تاریخ فرهنگی انتقادی (Critical Cultural History)	تاریخ فرهنگی اجتماعی-انتقادی	تاریخ خرد (Microhistory / History from below)
دلالت برای ایران‌شناسی	ایران‌شناسی به عنوان مطالعه «بازنمایی ایران»، ذهنیت ایرانی و زیست‌جهان فرهنگی	ایران‌شناسی به عنوان تحلیل «قدرت در تولید فرهنگ»، رسانه و بازنمایی ایران	ایران‌شناسی به عنوان مطالعه «فرهنگ روزمره ایران»، خرده‌فرهنگ‌ها و مصرف فرهنگی	ایران‌شناسی به عنوان مطالعه «تجربه‌های خرد ایرانی»، روستاها، افراد و روایت‌های محلی

نسبت تاریخ فرهنگی با مطالعات ایران‌شناسی...

ممیزات اصلی کاربست رویکرد تاریخ فرهنگی در پژوهش ایران‌شناسی

الف) بسط موضوعی - معرفتی دانش ایران‌شناسی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ فرهنگی برخورداری از تنوع و تکثر در موضوع، روش و رویکرد است. در واقع، تاریخ فرهنگی از قلمرو نظری مشخصی برخوردار نیست، بلکه دارای تکثر و تنوع در موضوعات و ابژه‌های پژوهشی است. یکی از منابع سرشار از عناصر و مؤلفه‌های تاریخ فرهنگی را باید ادبیات و متون ادبی دانست، زیرا در واقعیت امر، ادبیات نوعی گفتمان است و نشانه‌هایی از رمزگان فرهنگی جوامع انسانی را در متون ادبی می‌توان یافت.

تاریخ فرهنگی (حداقل در ایران) فعلاً به‌مثابه یک رشته مستقل با موضوع و روش خاص در نیامده است، اما از حیث ماهیت و مبانی معرفت‌شناسی با حوزه‌هایی همچون ایران‌شناسی، جامعه‌شناسی فرهنگ، مردم‌شناسی فرهنگی، نقد ادبی، روان‌شناسی فرهنگی و غیره در تعامل و تعاطی بوده است. تاریخ فرهنگی به مطالعه فرهنگ و نقش آن در تحولات معاصر می‌پردازد. این دانش از منظر اکنون به پدیدارهای مختلفی که نقش انسانی در آنان برجسته است، با رویکردی فرهنگی و روش‌شناسی کیفی می‌نگرد. در واقع، اگر تاریخ فرهنگی کلاسیک به مطالعه فرهنگ در جوامع ابتدایی می‌پرداخت، اما در تاریخ فرهنگی جدید که از ۱۹۷۰م. ظهور کرد، مطالعه فرهنگ در جوامع مدرن و پسامدرن، مطمح نظر بوده است.

تاریخ فرهنگی همانند ایران‌شناسی به بسط و گسترش موضوعی و روشی دانش تاریخ بسیار می‌تواند کمک کند و موضوعاتی که در تاریخ‌نگاری رسمی در ذیل مباحث تاریخی قرار نگرفته‌اند را با رویکرد فرهنگی و تحلیل چندلایه برای فهم و شناخت جامع‌تر و بیشتر بشر را محل مطالعه و پژوهش قرار دهد.

در حوزه تاریخ فرهنگی ایران می‌توان فهرست بسیار بلندی از اجزاء موضوعات تاریخ فرهنگی معرفی کرد اما در اینجا به حداقل آن اکتفا خواهد شد؛ برخی از حوزه‌های موضوعی مشترک در تاریخ فرهنگی و ایران‌شناسی عبارت‌اند از؛ باستان‌شناسی و تاریخ فرهنگی (انسان‌شناسی فرهنگی، نشانه‌شناسی فرهنگی و غیره)، معماری و تاریخ فرهنگی، تاریخ جنسیت و زنانه نویسی در تاریخ فرهنگی، زندگی روزمره و سبک زندگی، فرهنگ رسمی و غیررسمی (عامه)، تاریخ احساسات و عواطف (تاریخ شرم، تاریخ ترس، تاریخ

عشق و غیره)، تاریخ ذهنیت، حافظه فرهنگی، آیین‌ها، آداب و رسوم فرهنگی، گسست‌ها و پیوست‌های فرهنگی- تمدنی، تعاون و همکاری، نوع دوستی و همدلی، تفریح و اوقات فراغت، فرهنگ کار، انسجام اجتماعی، خلیقات، تسامح و مدارا، آیین پهلوانی، خرده فرهنگ‌ها و غیره.

ب) رویکرد میان‌رشته‌ای در تاریخ فرهنگی و پژوهش‌های ایران‌شناسی

می‌توان گفت که از دیگر ممیزات تاریخ فرهنگی، ارتباط با حوزه‌های موضوعی مهمی همچون مطالعات ادبی، تاریخ، زبان‌شناسی، روان‌کاوی و نیز نشانه‌شناسی است که در مطالعات ایران‌شناسی نیز مطمح نظر قرار می‌گیرند؛ در واقع، تاریخ فرهنگی از گفتمان‌های چندگانه‌ای برخوردار است. بهره‌گیری تاریخ فرهنگی از رویکردها، روش‌ها و نظام‌های مفهومی گوناگون برای شناخت امر فرهنگی و وضعیت پیرامونی باعث شده تا مرز مشخصی نداشته باشد و کاملاً یک دانش میان‌رشته‌ای تلقی گردد و این رویکرد میان‌رشته‌ای و میان‌دانشی بودن را در مطالعات ایران‌شناسی نیز می‌توان به‌وضوح دید و درک کرد.

تاریخ فرهنگی جدید^۱ همچون مطالعات ایران‌شناسی دانشی است که از ترکیب مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی به دست آمده است و رویکردی میان‌رشته‌ای در تحلیل پدیده‌ها دارد. در واقع، این شاخه نوین از دانش قرابت‌های زیادی با دانش‌های هم‌مرز و همسایگان نزدیک خود همچون جامعه‌شناسی فرهنگی، جغرافیای فرهنگی، تاریخ فرهنگ و غیره دارد. ویژگی بین‌رشته‌ای دانش تاریخ فرهنگی باعث می‌شود تا هم در روش‌شناسی و هم در بهره‌گیری از نظریات به شکلی منعطف عمل نماید و با توجه به موضوع مورد بحث از روش‌های ترکیبی بهره بگیرد. از حیث موضوعی هم با توجه به اینکه مورخ فرهنگی درصدد کشف و شناخت وجوه نمادین و تفسیر آنها است و با توجه به اینکه نمادها در هر جایی از هنر تا زندگی روزمره قابل مشاهده هستند، لذا تنوع روش‌های بررسی الزامی است. تاریخ فرهنگی به‌مثابه دانشی میان‌رشته‌ای بر روش‌های کیفی متکی است و بر سوبژکتیویته تمرکز بیشتری دارد؛ بنابراین، مهم‌ترین ویژگی تاریخ فرهنگی از حیث معرفت‌شناختی همانا میان‌رشته‌ای بودن آن است که این

امر باعث امکان تحلیل‌های چندلایه تر و کیفی‌تر از پدیدارها را فراهم می‌کند تا یک شرح فرهنگی عمیق و غنی از هر رخداد را طرح و ارائه بدهد.

ج) توجه به تاریخ اکنون

حوزه مطالعه تاریخ فرهنگی و ایران‌شناسی را فرهنگ معاصر و جامعه مدرن تشکیل می‌دهد. این رویکرد تأثیرات عمده و مهمی را از رویکردهای پسااستارگرا به‌ویژه در بحث معرفت‌شناسی، پذیرفته است و به بازبینی مفهوم فرهنگ در زندگی روزمره و توصیف فرهنگ توده و فرهنگ عامه می‌پردازد (تامپسون، ۱۳۷۸: ۲۷۱-۲۸۰). توجه به مطالعات قوم‌شناسانه و تأکید بر توجه به اهمیت خرده‌فرهنگ‌ها و ارتباط آنان با فرهنگ‌های مسلط در تاریخ فرهنگی، دیگر موضوع مهم قابل تأمل است.

دغدغه و مسأله اصلی در تاریخ فرهنگی، اکنون و حال‌نگاری است و نه گذشته‌نگاری. در واقع، این امر یکی از مهم‌ترین وجوه ممیزه تاریخ فرهنگی و ایران‌شناسی است. لذا برای جستجو در خصوص مسأله‌ای در فرهنگ معاصر، می‌بایست در عمل آن را به شکلی زمینه‌مند و تاریخی بررسی کرد تا نظام‌های معنایی آن کشف و ارائه شود. از این رو، می‌توان گفت که نقطه عزیمت در بررسی تاریخ فرهنگی، «حال و اکنون» است و تحلیل‌های تاریخ فرهنگی چندلایه و عمیق است. برای کشف نظام معنایی مستتر در هر واقعه لازم است جزئیات آن را استخراج نمود و با کمک نظریه‌ها بتوان بر واقعیت‌ها، نور تازه‌ای تاباند.

از منظر سایمون دیورینگ^۱ مؤلف کتاب «مطالعات فرهنگی: درآمدی انتقادی»^۲، حال و اکنون چیزی نیست جز جلوه و بیانی از گذشته. زیرا هیچ چیزی شکل نگرفته که ریشه در گذشته نداشته باشد و گرنه هیچ و عدم است. در نتیجه، هر پدیدار در تاریخ فرهنگی توسط ساختارهای گذشته تحقق یافته است. او معتقد است که معاصر را نه به‌عنوان امور ثابت، بلکه باید بیشتر به‌مثابه فرایندها و روندها بررسی کرد (دیورینگ، ۱۳۸۲: ۴۱). ریموند ویلیامز^۳ زمان حال را متشکل از سه مؤلفه می‌داند: نخست بقایا یعنی چیزهایی که از گذشته به ارث رسیده و چندان با آینده ارتباطی ندارند. دوم چیزهای غالب که زمان

1. Simon During

2. Cultural Studies: A Critical Introduction

3. Raymond Williams

حال را تحت کنترل دارند و سوم چیزهایی در حال ظهور یعنی مواردی که هنوز به‌طور کامل رشد و توسعه نیافته‌اند، اما وجود دارند (برک، ۱۳۸۹: ۲۴).

د) انتقادی بودن تاریخ فرهنگی و ضرورتِ کاربرست آن در مطالعات ایران‌شناسی

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین وجه و مؤلفه شناخت تاریخ فرهنگی، «انتقادی بودن» آن است. در واقع، تاریخ فرهنگی در مقابل رویکردهای پوزیتیویستی حاکم بر مطالعات اجتماعی قرار دارد و به مقوله ذهنیت و ابعاد کیفی و غیرملموس زیست جهان انسان‌ها توجه دارد. این مسأله باعث شده است تا ملاحظه سطوح ذهنی و تفهیمی دنیای فردی-اجتماعی و کاربرست موضع تفسیری و هرمنوتیکی در مطالعات تاریخ فرهنگی اهمیت یابد (جانسون، ۱۳۸۷: ۲۳۹). از سوی دیگر، تاریخ فرهنگی به‌مثابه یک رویکرد جدید مطالعاتی، در واکنش به نفع گروه‌های حاشیه‌ای و علیه وضع موجود به وجود آمده و در نتیجه انتقادی و ساختارشکن است. بهره‌گیری از روش‌های پژوهشی کیفی به‌ویژه فنون مصاحبه عمیق، مشاهده مشارکتی و نیز تحلیل گفتمان از سوی پژوهشگران تاریخ فرهنگی از جمله ویژگی‌های روش‌شناختی آن است. آثار بهره‌گیری از این روش‌ها باعث چرخش تاریخ فرهنگی به سمت نوعی قوم‌نگاری در حوزه مسائل و موضوعات فرهنگی-اجتماعی معاصر شده است.

تاریخ فرهنگی در ابتدای شکل‌گیری تأثیرپذیری زیادی از مارکسیسم، آثار و منابع مارکسیستی و نومارکسیستی داشت و به‌طور مشخص از آراء و میراث کسانی همچون آلتوسر و گرامشی بهره می‌گرفت، اما بعدها با تمسک به نظریات فوکو و بوردیو به نقد مارکسیسم پرداخت. باور بر این بود که مارکسیست‌ها و جامعه‌شناسان این نحله فکری در کار خود سعی کرده‌اند که فرهنگ را به ایدئولوژی تقلیل دهند و تضاد طبقاتی را با منشأ اقتصادی به‌عنوان نیروی محرکه تاریخ، فرض می‌کردند (Iggres, 1991, 14- 37).

تاریخ فرهنگی ضمن انتقاد به «رویکرد نخبه‌گرا»، سعی بر آن داشت تا به مطالعه «فرهنگ عامه‌پسند» گرایش پیدا کند و در اینجا می‌تواند به وجه مشترکی با ایران‌شناسی پیوند بخورد. تا پیش‌ازاین، شاهد بروز و رونق یک سنت نخبگانی بودیم که فرهنگ را در قالب ادبیات روشنفکری، موسیقی، تئاتر و هنر تعریف می‌کرد؛

اما تاریخ فرهنگی این باور را که بر کم‌اهمیتی و پست بودن فرهنگ عامه‌پسند از یک‌سو و تأکید بر ارزش‌های فرهنگ والا از سوی دیگر داشت را مورد تردید جدی قرار داد و موضوعات و مسائل پژوهشی خود را از بطن فرهنگ‌عامه استخراج می‌کرد. بدین ترتیب، گستره تاریخ فرهنگی به‌مراتب فراخ‌تر و گسترده‌تر از تاریخ‌های سنتی و رانکه‌ای شد. در واقع، تاریخ فرهنگی، فرهنگ والا را به کناری نهاد. تأکید متفکران تاریخ فرهنگی بر این بود که فرهنگ‌عامه نیز که در میان مردم رواج دارد و نسبت آن با مناسبات قدرت بررسی گردد. تلقی باورمندان به فرهنگ‌عامه این بود که فرهنگ به‌مثابه هنجارها، باورها و ارزش‌ها دربردارنده مسائل زندگی روزمره مردم است و نباید آن را به گردشگری و موزه‌ها فروکاست. بر این اساس، فرهنگ‌عامه و زندگی روزمره به‌عنوان دو موضوع و مسأله اصلی در تاریخ فرهنگی برجسته شدند.

در راستای این رویکرد تاریخ از پایین و توجه به مسائل و تلقی از فرهنگ در میان گروه‌های فرودست جامعه بود که تاریخ فرهنگی و مطالعات ایران‌شناسی بر روی رویکردهای کلان‌نگر و تعمیم‌بخش خط بطلان کشید و اساس کار خود را بر تاریخ خُرد و مطالعات بین‌رشته‌ای قرار داد. تاریخ فرهنگی در این عرصه به نقد رویکرد کلان‌نگر مکتب فرانکفورت پرداخته و ضمن اثرپذیری از روش‌شناسی مردمی به مطالعات خُردنگرانه گرایش پیدا کرد. در واقع، مطالعات تاریخ فرهنگی در این مرحله ضمن توجه و تمرکز اصالت بخشیدن بر نقش «عاملیتِ انسان» در رخدادها بر آن شد تا او را از زیر یوغ ساختارهای کلان و تعمیم‌های جهان‌شمول برهاند (استوری، ۱۳۸۶: ۱۷). در این زمینه می‌توان گفت که تاریخ فرهنگی از مکاتب مختلفی که در جهان به ارائه خوانش خُرد و فرهنگی از مسائل می‌پرداختند، متأثر گشت که از جمله آنان می‌توان به تأثیرپذیری تاریخ فرهنگی از سنتِ تئوری پردازان فرانسوی همچون لوئی آلتوسر، رولان بارت، پی‌یر بوردیو، میشل دوسرتو، میشل فوکو و ژاک لاکان اشاره کرد. کما اینکه تأثیر اندیشه‌های گرامشی ایتالیایی، مارکس و وبر آلمانی، میخائیل باختین روس تبار بر مطالعات تاریخ فرهنگی قابل‌انکار نیست و بلکه بسیار حیاتی بوده به‌گونه‌ای که تاریخ فرهنگی با ظهور میشل فوکو با یک گسست معرفت‌شناسی همراه است.

ه) تمرکز تاریخ فرهنگی و ایران‌شناسی بر رویکرد ضد ذات‌گرایی در خوانش از موضوعات و مسائل

تأکید بر ضد ذات‌گرایی متأثر از رویکرد پساساختارگرایی را می‌توان از ممیزات تاریخ فرهنگی برشمرد. در خوانش ضد ذات‌گرایی از پدیدارهای تاریخی و فرهنگی بر این نکته تأکید می‌شود که اساساً هیچ حقیقت، سوژه و یا هویتی مستقل از زبان وجود ندارد (نوذری، ۱۳۷۹: ۳۶۵-۳۷۴) و در زبان هم نمی‌توان حقیقت مستحکمی را بازنمایی کرد؛ لذا موضوعات و مسائلی همچون جنسیت و نژاد را نمی‌توان امور جهان‌شمول ثابتی تلقی کرد؛ بلکه در هر فرهنگ و زمان و مکانی، متفاوت‌اند. به عبارت دیگر، رویکرد ضد ذات‌گرایی اساساً حقیقت و هویت را محصول فرهنگ در زمان‌ها و مکان‌های خاص می‌داند و نه امور جهان‌شمول ثابت (رضایی، ۱۳۸۶: ۳۷-۳۹). نتیجه این بحث به این صورت است که اساساً در حوزه مقولات فرهنگی هیچ امر جهان‌شمول و ذاتی وجود ندارد بلکه امر فرهنگی در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون به شکل‌های متفاوتی بازنمایی می‌شود که این به معنای از بین رفتن اعتقاد به باورها و نظریات جهان‌شمول است. این رویکرد همان‌طور که در ابتدای این بحث گفته شد متأثر از روایت‌های پساساختارگرایانه و پست‌مدرن است که اعتقادی به فرا روایت‌ها ندارد. یکی از پیشگامان این سنخ از مباحث ژان فرانسوا لیوتار است. او به شدت با هرگونه فرا روایت و یا نظریه کلان در عرصه علم و امور فرهنگی مخالف است. از دیدگاه لیوتار تنوع سبک‌های زندگی اجتماعی انسان به حدی است که هیچ فرا روایتی و یا نظریه کلانی نمی‌تواند توجیه‌گر و تبیین‌کننده آن باشد (لیوتار، ۱۳۸۰: ۵۰۳).

و) اهمیت کاربست نظریه در تاریخ فرهنگی جدید و ایران‌شناسی

تئوری در تاریخ فرهنگی و ایران‌شناسی نه به مثابه یک چارچوب سخت و تجویزی، بلکه همچون ابزاری انعطاف‌پذیر و بینش‌بخش عمل می‌کند. در واقع، نظریه در رویکرد فرهنگی به مثابه «لنز تفسیری» به مورخ فرهنگی کمک می‌کند تا به طرح پرسش‌های جدید بپردازد. در واقع، می‌توان از منابع اصلی نظریه‌پردازی در تاریخ فرهنگی نام برد که از جمله آنان می‌توان به نظریه‌های هژمونی (گرامشی)، رمزگشایی (هال) و مقاومت در خوانش اشاره کرد. نظریه‌های انتقادی و پساساختارگرایی همچون

اندیشه‌های فوکو (گفتمان، تبارشناسی)، دریدا (شالوده‌شکنی)، بارت (مرگ مؤلف، اسطوره‌شناسی) می‌توانند در پژوهش‌های مورخان فرهنگی به کار بسته شوند. همچنین، نظریه‌های انسان‌شناسی نمادین و تفسیری که به‌طور مشخص در کارهای کلیفورد گیرتز مطرح است و از فرهنگ به‌مثابه متن یاد می‌کند در مباحث تاریخ فرهنگی قابل کاربست است. کاربرد این نظریات باعث آشنایی‌زدایی از موضوعاتی می‌شود که طبیعی و امری بدیهی تلقی می‌شوند. این موضوعات ظاهراً طبیعی همچون کودکی، جنون، خانواده هسته‌ای و غیره در تحلیل فرهنگی به‌عنوان برساخت‌های تاریخی در نظر گرفته می‌شوند؛ بنابراین، می‌توان گفت که کاربست نظریه در تاریخ فرهنگی باعث ارائه چارچوبی مفهومی برای تحلیل معناها و نمادها اعم از آیین‌ها، اشیاء، متون و تصاویر می‌شود. در مجموع باید گفت در تاریخ فرهنگی، نظریه خوب نظریه‌ای است که مورخ فرهنگی را وادار به دیدن متفاوت می‌کند نه به دیدن چیزی از پیش تعیین‌شده. در اینجا منظور این است که در پژوهش فرهنگی، نظریه جای اسناد و شواهد تاریخی را نمی‌گیرد، بلکه به‌مثابه راهنمای پرسشگری و خوانش عمیق‌تر و سازمان‌دهی تفسیرها عمل می‌کند. برای مثال می‌توان از اقدام کارلو گینزبورگ در کتاب «پنیر و کرم‌ها» سخن گفت که با رویکرد خُرد تاریخی و توجه به فرهنگ‌عامه به بازسازی جهان‌بینی یک آسیابان پرداخته است (گینزبورگ، ۱۴۰۲: ۱۵۷-۱۶۲).^۱ اینکه لین هانت از نظریه «تاریخ احساسات» برای توضیح و تبیین ظهور مفهوم همدلی و حقوق بشر در عصر روشنگری بهره برده است (هانت، ۱۴۰۵: ۸-۱۴). در مورد کاربست نظریه توسط مورخان فرهنگی در متن پژوهش‌ها، مثال‌های زیادی وجود دارد که اقدام ناتالی زمون دیویس^۱ در استفاده از نظریه‌های جنسیت و هویت برای تحلیل یک مورد جعل هویت در قرن شانزدهم میلادی، نمونه مهم دیگری از کاربست نظریه در تاریخ فرهنگی است. ویژگی این سنخ از آثار در این است که ضمن تمرکز بر زندگی روزمره، به بررسی ساختارهای اجتماعی، آداب‌ورسوم، باورها و نهادهای فرهنگی در ادوار گوناگون تاریخی می‌پردازند. توجه به خرده‌فرهنگ‌ها، آداب محلی، گویش‌ها و تاریخ شفاهی مناطق مختلف از جمله وجوه مهم در کار مورخ فرهنگی است.

ز) اهمیت کاربرد روش‌های پژوهش تاریخ فرهنگی در مطالعات ایران‌شناسی

روش‌های تاریخ فرهنگی متنوع و غالباً میان‌رشته‌ای هستند، زیرا این رویکرد بر بازنمایی، معنا و تجربه متمرکز است و مورخان فرهنگی گاه به‌صورت ترکیبی آنان را به کار می‌برند. برخی از روش‌های تاریخ فرهنگی عبارت‌اند از: تحلیل گفتمان، تاریخ شفاهی، تاریخ مادی گی^۱، تاریخ تصویری/دیداری، تحلیل نشانه‌شناختی، تحلیل روایت و روایت‌پردازی. در تحلیل گفتمان، به‌جای کشف حقیقت رویدادها، به بررسی نظام‌های زبانی و مفهومی می‌پردازند. مثلاً گفتمان بیماری روانی در قرن نوزدهم به بررسی این امر می‌پردازد که چگونه پزشکان، نویسندگان و نهادها به تعریف مفاهیمی همچون هیستری یا جنون را تعریف کرده و از طریق متون علمی، ادبی و قوانین بازتولید می‌کردند.

روش تاریخ شفاهی بر گردآوری و تحلیل خاطرات و روایت‌های شخصی افراد از طریق مصاحبه‌های عمیق تأکید دارد. هدف از این روش همانا ثبت تجارب گروه‌هایی است که صدای آنان در اسناد رسمی و مکتوب کمتر شنیده شده است. این روش می‌تواند تجربه زیسته، احساسات و تفسیرهای متفاوتی را نسبت به روایت‌های کلان سیاسی نشان بدهد (کریمی در؛ احمدزاده، ۱۴۰۳: ۱/ ۱۲۵-۱۳۷).

روش تحلیل نشانه‌شناختی از علم نشانه‌شناسی بهره می‌گیرد تا نحوه تولید معنا توسط نشانه‌ها و رموزها را در یک بافت فرهنگی خاص بررسی نماید. در این روش، هر پدیده فرهنگی اعم از یک مراسم، یک شی، یک سبک پوشش به‌مثابه یک متن دیده می‌شود که از رمزهای قابل تفسیر تشکیل شده‌اند. مثلاً تحلیل مراسم عروسی در یک جامعه خاص که در آن هر جزء از مراسم اعم از رنگ لباس عروس، نوع موسیقی، غذاها، تشریفات و غیره به‌مثابه نشانه بررسی می‌شوند و این منابع می‌توانند درباره مفاهیمی همچون خانواده، جنسیت، طبقه اجتماعی و باورهای مذهبی آن جامعه اطلاعات و داده‌های مناسبی بدهند.

در روش تاریخ مادی گی اساساً اشیاء و محیط مادی همچون ظروف، ساختمان‌ها و فناوری‌ها نه به‌مثابه لوازم پس‌زمینه، بلکه به‌عنوان متون فرهنگی و بازیگران فعال در شکل‌گیری روابط اجتماعی، باورها و هویت‌ها مطالعه و بررسی می‌شوند. مثلاً تاریخ صندلی در اروپای مدرن به این امر می‌پردازد که چگونه طراحی صندلی‌ها

1. material culture studies

منعکس‌کننده سلسله‌مراتب اجتماعی، ایده‌های جدید درباره راحتی بدن و تغییر در فضای داخلی خانه‌ها و ادارات بوده است.

روش تاریخ تصویری/دیداری از تصاویر اعم از عکس‌ها، پوسترها، فیلم‌ها، کارتون‌ها، نقشه‌ها و غیره به‌عنوان اسناد تاریخی که حاوی لایه‌های عمیقی از معنا هستند، بهره می‌گیرد. در اینجا تمرکز بر این است که چگونه تصاویر به بازنمایی واقعیت‌ها پرداخته‌اند و ایدئولوژی‌ها را انتقال داده و بر نگرش‌ها تأثیر می‌گذارند (دورینگ، ۱۳۸۲: ۴۹-۵۰).

روش تحلیل روایت و روایت‌پردازی به این مسأله می‌پردازد که مردم چگونه داستان زندگی خود و جهان را می‌سازند و روایت می‌کنند. مورخ فرهنگی در اینجا به ساختار، الگوها و استعاره‌های موجود در این روایت‌ها اعم از خاطرات شخصی و رمان‌ها و حکایات عامیانه و روایت‌های ملی توجه می‌کند. به‌رحال مورخ فرهنگی، یک مفسر متون است و هر چیزی می‌تواند متن و منبعی مهم برای پژوهش او باشد اعم از یک پدیده فرهنگی، یک تصویر، یک عملکرد، یک فضا که هرکدام حامل معانی هستند و مورخ فرهنگی به بازسازی منطق معنایی درون آنان به‌مثابه رسالت خود می‌نگرد.

نتیجه‌گیری

تاریخ فرهنگی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رویکردهای نوین در علوم انسانی معاصر، توانسته است با جابه‌جایی کانون تحلیل از سیاست و دولت به‌سوی فرهنگ، چشم‌انداز جدیدی در فهم تاریخ و جامعه فراهم آورد. این رویکرد با تمرکز بر زندگی روزمره، تجربه زیسته، آیین‌ها، باورها، هنر، ادبیات و الگوهای کنش اجتماعی، امکان بازخوانی لایه‌هایی از تاریخ را فراهم می‌سازد که در تاریخ‌نگاری‌های سنتی یا رسمی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تاریخ فرهنگی، گذار از تاریخ نخبگان به تاریخ گروه‌های فرودست و حاشیه‌ای است. گروه‌هایی همچون زنان، اقلیت‌ها، طبقات فرودست و خرده‌فرهنگ‌ها که در روایت‌های کلان تاریخی اغلب حذف یا حاشیه‌ای شده‌اند. در این معنا، تاریخ فرهنگی نه صرفاً یک روش تاریخ‌نگارانه، بلکه نوعی باز توزیع معرفتی در میدان تاریخ محسوب می‌شود که امکان شنیده‌شدن «صداهاى خاموش» را فراهم می‌کند. از منظر معرفت‌شناختی، تاریخ فرهنگی بر «معنا»، «بازنمایی» و «ساخت اجتماعی

واقعیت» تأکید دارد. در این چارچوب، پدیده‌های تاریخی نه به‌عنوان واقعیت‌های عینی و مستقل، بلکه به‌مثابه برساخته‌های گفتمانی درک می‌شوند که در بستر روابط قدرت، نظام‌های نشانه‌ای و ساختارهای فرهنگی شکل می‌گیرند. از این رو، تحلیل روایت‌ها، اسطوره‌ها، نمادها و بازنمایی‌های فرهنگی، به یکی از ارکان اصلی این رویکرد تبدیل شده است. ویژگی مهم دیگر تاریخ فرهنگی، توجه هم‌زمان به ابعاد مادی و غیرمادی فرهنگ است. مطالعه اشیاء، فناوری‌ها، غذا، پوشاک، معماری و سبک‌های مصرف در کنار تحلیل ذهنیت‌ها، احساسات و تجربه‌های زیسته، نشان می‌دهد که فرهنگ نه یک امر انتزاعی، بلکه شبکه‌ای از مناسبات مادی-معنایی درهم‌تنیده است. همچنین، بهره‌گیری از نظریه‌های انتقادی و میان‌رشته‌ای از جمله آرای فوکو، بوردیو، گیرتز و ویلیامز، امکان تحلیل چندلایه و پیچیده‌تری از پدیده‌های تاریخی را فراهم کرده است. در پرتو این ویژگی‌ها، تاریخ فرهنگی اساساً تاریخ را نه به‌مثابه یک روایت خطی و یکپارچه، بلکه به‌عنوان عرصه‌ای از منازعه، گفتگو و تولید معنا در میان گروه‌های اجتماعی مختلف در نظر می‌گیرد. به همین دلیل، هدف اصلی مورخ فرهنگی نه بازسازی صرف وقایع، بلکه بازسازی منطق‌های معنایی و الگوهای تجربه زیسته در زمینه‌های تاریخی خاص است. بر مبنای تحلیل‌های ارائه‌شده در این مقاله، می‌توان نتیجه گرفت که تاریخ فرهنگی ظرفیت قابل‌توجهی برای بازاندیشی در مطالعات ایران‌شناسی دارد. ایران‌شناسی در پرتو این رویکرد از یک حوزه توصیفی و مبتنی بر گردآوری داده‌های فرهنگی، به یک حوزه تفسیری، نظری و میان‌رشته‌ای تبدیل می‌شود که در آن فرهنگ ایرانی نه به‌عنوان یک ذات ثابت، بلکه به‌عنوان یک فرایند تاریخی-گفتمانی در حال تحول، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این چارچوب، مفاهیمی همچون هویت ایرانی، سنت، مدرنیته، فرهنگ‌عامه و حافظه تاریخی، نه به‌عنوان مقولات طبیعی و بدیهی، بلکه به‌عنوان برساخته‌هایی تاریخی قابل‌تحلیل هستند که در تعامل میان گفتمان‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نمادین شکل گرفته‌اند؛ بنابراین، ایران‌شناسی فرهنگی مبتنی بر تاریخ فرهنگی، به‌جای جستجوی «ذات ایران»، به تحلیل «فرایندهای تولید ایرانیت» می‌پردازد.

در نهایت، این مقاله نشان داد که تاریخ فرهنگی با اتکا بر سه محور اصلی (میان‌رشته‌ای بودن، تأکید بر معنا و بازنمایی و رویکرد انتقادی) می‌تواند به‌عنوان یک چارچوب نظری و روش‌شناختی برای بازتعریف مطالعات ایران‌شناسی به کار گرفته شود.

نتیجه این تحول، گذار از ایران‌شناسی توصیفی به ایران‌شناسی تفسیری-انتقادی است؛ دانشی که در آن فرهنگ ایرانی نه یک امر تثبیت‌شده، بلکه یک میدان پویا و تاریخی از تولید معنا، قدرت و بازنمایی تلقی می‌شود.

منابع

- استوری، جان (۱۳۸۶). مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ‌عامه. ترجمه حسن پاینده تهران: نشر آگه.
- ایگرس، گئورگ (۱۳۸۹). تاریخ‌نگاری در سده بیستم. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: سمت.
- برک، پیتیر (۱۳۸۹). تاریخ فرهنگی چیست؟. ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- برودل، فرنان (۱۳۷۲). سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۴۰۰ - ۱۸۰۰م. ترجمه بهزاد باشی. با مقدمه پرویز پیران. تهران: نشر نی.
- تامپسون، جان (۱۳۷۸). ایدئولوژی و فرهنگ مدرن. ترجمه مسعود اوحدی. تهران: پویان.
- جانسون، لزی (۱۳۸۷). منتقدان فرهنگ؛ از ماتیو آرنولد تا ریموند ویلیامز. ترجمه ضیاء موحد. تهران: طرح نو.
- حاج محمدی، حسن (۱۳۹۷). بررسی و نقد مبانی نظری مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام. قم: بوستان کتاب.
- دورینگ، سایمون (۱۳۸۷). مطالعات فرهنگی. ترجمه پرویز علوی. تهران: ثانیه.
- _____ (۱۳۸۲). مطالعات فرهنگی. ترجمه نیما ملک محمدی و شهریار وقفی پور. تهران: تلخون.
- شارتیه، روژه (تابستان ۱۳۷۷). تاریخ فرهنگی: رابطه فلسفه و تاریخ. ترجمه حسینعلی نوذری. مجله تاریخ معاصر ایران. شماره ۲. صص ۱۰۱ - ۱۳۰.
- رضایی، محمد (۱۳۸۶). مطالعات فرهنگی؛ دیدگاه‌ها و مناقشات. تهران: جهاد دانشگاهی.
- کریمی، بهزاد (۱۳۸۹). مکتب تاریخ‌نگاری آنال. فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی. سال ششم. شماره یازدهم. صص ۱۶۷ - ۱۹۱.
- _____ (۱۴۰۲). تاریخ ذهنیات به منزله نظریه و روش در تاریخ‌نگاری فرهنگی. مجله تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری. شماره ۳۲. صص ۲۴۱ - ۲۵۸.

- _____ (۱۴۰۳). «درآمدی بر تاریخ فرهنگی احساسات و امکان کاربست آن در تاریخ ایران» تأملاتی در باب تاریخ فرهنگی (مجموعه مقالات همایش ملی تاریخ فرهنگی ایران). به کوشش محمدمیر احمدزاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. جلد اول. صص ۱۲۵-۱۳۷.
- کیومرثی، مینو (۱۳۹۹). بازشناسی اصالت در آثار هنر مدرن با توجه به هاله تقدس والتر بنیامین. تهران: دانش پژوهان.
- گینزبورک، کارلو (۱۴۰۲). پنیر و کرم‌ها: جهان یک آسیابان قرن شانزدهمی. ترجمه ابودر فتاحی زاده و محمدجواد عبداللهی. تهران: نشر نو.
- لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۰). وضعیت پست مدرن. ترجمه حسینعلی نوذری. تهران: گام نو.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹). صورت‌بندی مدرنیته و پست‌مدرنیته. تهران: نقش جهان.
- _____ (۱۳۸۴). نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی و انسانی. تهران: آگه.
- هانت، لین (۱۴۰۵). تاریخ فرهنگی جدید. ترجمه محمدمیر احمدزاده. تهران: همرخ.

- Burke, Peter (1990). The French Historical Revolution: The Annales School 1929-1989, Stanford.
- Iggres, Georg. G (1983), The German Conception of History: The National Tradition of Historical Thought from Herder to the Present, 2ed ed, Middletown, Con.
- Iggres, Georg. G (1991), Marxist Historiography in Transformation; East German Social History in the 1980s, New York.
- Fritz, Fischer (1967), Germany's War Aims in the First War, New York.